

«مطالعات جامعه‌شناسی»

سال سوم، شماره دوازدهم، پائیز ۱۳۹۰

ص ص ۷۹-۸۹

تحلیل جامعه‌شناختی جایگاه زن در آثار ایلیا ابوماضی

علی اصغر عزیزپور شیرفروش^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۱۱/۸

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۲/۱۲/۲۰

چکیده

بررسی شعر می‌تواند، فرایند دگرگونی سیمای زن را در سیر تاریخی نشان دهد، با این فرض، در این تحقیق به بررسی سیمای زن با تکیه بر آثار ایلیا ابوماضی پرداخته شده است. روش تحقیق در این مقاله اسنادی و کتابخانه‌ای بوده است. ابوماضی در اشعار خود حوادث بسیاری را از قبیل اشغال، دعوت به مهاجرت، آزادی‌خواهی و اصلاح‌طلبی اجتماعی، سیاسی، آزادی بیان و عمل، نقش زن و قیام ملی، در اشعار خود ثبت کرده است و شعر او آینه تمام‌نمای حوادث مهم و مشکلات مردم و مروج آزادی و عدالت خواهی است. ابوماضی در گفتار خود مقام و جایگاه زن را فراموش نکرده است. «زن خیالی»، «همسر»، «مادر و خواهر» و «زن اجتماعی» نقش‌های مختلفی از زن می‌باشد که در دیوان ابوماضی به چشم می‌خورد. نتایج حاصل از این تحقیق حاکی از آن است که در نگاه ابوماضی زن موجودی عقیف و مایه خوشبختی و آرامش است و انسان را به خودشناسی و خدانشناسی می‌رساند. واژگان کلیدی: ایلیا ابوماضی، ادب مهاجری، زن اجتماعی، جایگاه زنان.

مقدمه

اربابان ادب و شعر و صاحبان ذوق و هنر در طول پیدایش ادبیات و خلق آثار و شاهکارهای ادبی‌شان در وصف زن و ستایش عشق و زیبایی‌هایش و قدردانی از مقام شامخ او سخنان بلندی گفته‌اند و سرتاسر پهنه ادبیات پراست از اشعاری که در ستایش حسن و زیبایی زنان سروده‌اند. از این رو برخی معتقدند جهت شناخت تصویر و هویت زن ایرانی باید به ادبیات نیز مراجعه کرد. زن در ادبیات رسالت چندگانه‌ای را بر عهده دارد، زمانی همسر است و در وقتی دیگر در مقام مادری دلسوز و فداکار و مربی تربیتی خانواده. گاه زن مظهر پارسایی و توکل است و زمانی مظهر زهد و پرهیزگاری، گاه مظهر خردمندی و سیاست‌مداری

۱. دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات عرب دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران و عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز، گروه ادبیات: تبریز- ایران.

و میهن‌پرستی است و در جایگاهی دیگر کینه‌توز و فتن‌انگیز. گاه مظهر عشق و دل‌دادگی است و عاشق است، گاه معشوق است. عاشقانه‌هایی که در ادبیات، زنان در آن نقش فعال دارند معمولاً به دو صورت طرح می‌گردد:

الف) عشق‌های جسمانی (اروتیک): عشق‌هایی است که در آن‌ها بیشتر جنبه‌های مادی و جسمانی بیان می‌شود و عاشق را پروایی از بیان آن نیست. این عشق‌ها، عشق‌هایی زمینی‌اند.

ب) عشق‌های عذری: در این نوع عشق، عاشق یا هر دو (عاشق و معشوق) به جنبه جسمانی و مادی توجه ندارند و معمولاً این عشق‌ها، عشق‌هایی همراه با عفت است و عاشق پروایی از بیان عشق خویش ندارد و به سرعت رنگ عرفانی و روحانی به خود می‌گیرد. از این دست عشق‌ها در ادبیات غنایی و عرفانی به وفور یافت می‌شود که مظهر و مثالی از عشق آرمانی است و رنگ و بوی الهی دارد. عشقی پاک خالی از شهوات و آلودگی‌های جسمانی و نفسانی.

در خصوص مقام زن در نقش مادر نیز در ادبیات بسی سخن‌ها رفته است. زن در این جایگاه سمبل فداکاری، ایثار، شکیبایی و عاطفه است و پرورش دهنده افلاطون‌ها و سقراط‌ها.

در دوره جاهلی زن گاهی بعنوان مادر وظیفه مراقبت از فرزندان را عهده‌دار بود. گاهی هم ماده شعری پربراری در اختیار شاعران مدح یا هجو بود. یا از او به عنوان معشوقه یاد می‌شد یا به شدت مورد هجو و هتک حرمت چه به حق و چه به ناحق قرار می‌گرفت. دختران سمبل شرافت قبیله بودند. ظواهر جسمانی و مادی زنان و دختران عرب جاهلی به دور از توجه شعرا نبود. آن‌ها در کنار توصیف معنوی و بیان اخلاق عالی به توصیف مادی زنان نیز می‌پرداختند و در این مورد به مبالغه و اغراق می‌پرداختند. زنان در نظر شعرا از گرانبهاترین و زیباترین لباس‌ها یعنی ابریشم و حریر استفاده می‌کردند و این باعث افزایش زیبایی و ناز و عشوّه آنان می‌شد. بسیاری از زیورآلات از طلا و نقره برای زینت‌شان استفاده می‌کردند که حتی از آن‌ها نیز در شعر سخن گفته شده. نگاه دیگر، نگاهی عاشق و معشوقی بود. زنانی که در ادبیات عرب به عنوان معشوقه واقع می‌شدند بسیار مورد خطاب واقع شده‌اند و از آن‌ها بسیار سخن گفته شده است. رسم جاهلی بر این بود که اگر شاعری یا شخصی عاشق دختری می‌شد و از عشق او در شعر خود سخن می‌گفت ازدواج این عاشق را با معشوقه حرام می‌دانستند و به هیچ عنوان اجازه ازدواج به این دو را نمی‌دادند و دختر را مجبور می‌کردند که با مرد دیگری ازدواج کند.

ایلیا ابوماضی در آغوش گرم خانواده بزرگ شد. آثار هوش و ذکاوت و علاقه به یادگیری بر پیشانی او پیدا بود اما خانواده‌اش به اندازه‌ای تنگ‌دست بود که نمی‌توانست هزینه‌های تحصیل او را بپردازد. او تشنه مدرسه و شیفته دانش بود. ایلای هفت ساله مسافت زیادی را می‌پیمود، تا خود را پیاده به مدرسه شیخ ابراهیم منذر برساند. او دزدکی کنار پنجره کلاس می‌ایستاد تا به درس معلم گوش دهد. یک روز، معلم کلاس متوجه شد که کودکی پشت پنجره ایستاده و به درس گوش می‌دهد. معلم او را به کلاس فرا

خواند و هنگامی که به علاقه وافر این کودک و به نداری خانواده‌اش پی برد، بی‌آن‌که چیزی از خانواده‌اش بخواهد به او اجازه داد که در کلاس حاضر شود.

بعد از گذراندن مراحل ابتدایی تحصیل در لبنان به مصر رفت، و هنوز ۱۸ ساله نشده بود که اولین دیوان شعری خود را تحت عنوان «تذکارالماضی» به چاپ رسانید. «دیوان تذکارالماضی» با وجود نقص‌های زیادش آوازه بلندی پیدا کرد زیرا امیدها، دردها و آرای مردم را نشان می‌داد، مسایل و مفاهیم بسیاری را از قبیل اشغال و دعوت به مهاجرت، آزادی‌خواهی، اصلاح‌طلبی اجتماعی و سیاسی، آزادی بیان و عمل و قیام ملی را در اشعار خود ثبت کرده بود و با کسانی که سیاست «لورد کرومر»^۱ و امثال او را ترویج می‌دادند معارضه می‌کرد (زکی، ۲۰۰۰: ۱۶۹). ابوماضی سپس به آمریکای شمالی مهاجرت کرد و در آن جا با ادبای بزرگی چون جبران خلیل جبران، میخائیل نعیمه و دیگران آشنا شد و به انجمن «الرابطة القلمیة» پیوست و یکی از اعضای فعال آن شد. انجمنی که شاعران به نام و بزرگی چون «جبران خلیل جبران» در آن فعالیت می‌کردند. مجله «السمیر» را در سال ۱۹۲۹ منتشر کرد و این مجله از مهم‌ترین مجلات عربی در آمریکا گشت و دیوان‌های دیگر خود را در آن جا سرود که اکنون تمام آثار او در مجموعه‌ای به نام «دیوان ایلیا ابوماضی» با مقدمه‌های گوناگون چاپ شده است. او در این دیوان فرزند راستین محیط اجتماعی خویش است و آینه تمام‌نمای حوادث و مشکلات مردم و مروج آزادی و عدالت‌خواهی است. این دیوان متضمن ۵ مجموعه شعری اوست. ایلیا ابوماضی، از بزرگان ادب عربی مهاجر^۲ بوده است. قصاید او در موضوعات انسانی، اجتماعی، سیاسی و قومی می‌باشد و در کنار این به موضوع زن، نیز پرداخته است.

جایگاه زن در شعر ابوماضی

زمانی که ابوماضی در مصر بود زن حقیقی نداشت و مشکل زن در لابلای بسیاری از کتاب‌ها مطرح می‌شد و موضوع تکراری ادبا و شعرا و اصلاح‌گران بود هر دیوانی را که در آن دوران سروده شده است، ورق بزیم حتماً موضوعی از زن در آن پیدا می‌شود و بسیاری از نثرنویسان نیز در آن دوران کتاب‌هایی در مورد حقوق زن در شرق یا مسایل زن نوشته‌اند که می‌بینیم تنها کار زن شوهرداری و تربیت فرزندان و نشستن در خانه است (المعوش، ۱۹۹۷: ۷۱).

عشق زن در ادبیات جهان نقش بزرگی دارد و همواره مایه الهام شعرا بوده است. در شعر ابوماضی، حب غالباً با ارزش‌های معنوی تغذیه می‌شود. نه با شهوات، زیرا زن نزد وی فراتر از این است که تنها مایه

۱. لورد کرومر: اسم حقیقی او «سرافلین بارینگ» کنسل بریتانیا در مصر از سال ۱۸۸۴ م تا ۱۹۰۷ م.

۲. ادب مهاجری، به آثار عده‌ای از ادبا و شعرا عرب اطلاق می‌شود که از کشورهای عربی مخصوصاً لبنان به آمریکای شمالی و جنوبی مهاجرت کرده‌اند. شعر و نثر ادب مهاجری غالباً رمانتیک و پر از اخلاقیات، ابتکار و احترام به انسانیت است. معروف‌ترین ادیب مهاجری جبران خلیل جبران می‌باشد (آذرنوش، ۱۳۷۹).

لذت باشد. زن شعر ابوماضی را به اعماق دل می‌برد و عشق را، راه رسیدن به بالاترین سعادت انسان در زندگی می‌کند (زکی: ۱۰۸).

أَيَقِظُ شَعُورَكَ بِالْمَحَبَّةِ إِنَّ عَفَا
لَوْلَا الشَّعُورُ، النَّاسُ كَانُوا كَالْدَمَى

أَحِبُّ فَيَعِدُو الْكُوخُ كَوْنًا نَبْرًا
وَإِنِّي فَيَمْسَى الْكُونُ سَجْنًا مُظْلَمًا

مَا الْكَأْسُ - لَوْلَا الْخَمْرُ - غَيْرُ زَجَاجِهِ
وَالْمَرْءُ لَوْلَا الْحُبُّ إِلَّا أَغْظَمًا

لَا تَطْلُبَنَّ مَحَبَّةً مِنْ جَاهِلٍ
الْمَرْءُ لَيْسَ يُحِبُّ حَتَّى يَفْهَمَا

كَرَّةَ الدَّجَى 'فَاسُودَ إِلَّا شَهْبَهُ
بَقِيَّتْ لِتَضْحَكَ مِنْهُ كَيْفَ تَهَجَّمَا
(ابوماضی، ۱۹۸۲: ۴۳۰).

ترجمه:

اگر احساس خوابیده است با محبت بیدارش کن، اگر احساس نبود مردمان چون عروسک‌ها بودند. اگر دوست بداری کلبه بی‌رونق تبدیل به یک عالم نورانی می‌شود و اگر دشمنی کنی، هستی تبدیل به زندان تاریکی می‌شود.

جام بی‌شراب جز شیشه‌ای نیست و انسان بی‌عشق جز پوست و استخوان نیست. از نادان انتظار محبت و عشق نداشته باش که انسان نفهم دوست داشتن بلد نیست. شب عشق و محبت نداشت و روسیاه شد ولی ستاره‌هایش درخشیدند و بر عبوسی او خنده زدند. می‌توان گفت که ابوماضی زن را متنوع و در چهار نقش مهم معرفی می‌کند:

اول: زن خیالی

دوم: همسر

سوم: مادر و خواهر

چهارم: زمانی که در جامعه مثل مردان کار می‌کنند.

زن خیالی

چنین زنی شباهت به موجود رؤیایی دارد، شاعر در وهم خود با او زندگی می‌کند، اگر درباره او شعر می‌سراید برای این است، که رغبت فنی خود را اشباع کند یا تکلیف شاعرانه خود را انجام دهد، زیرا شعرا باید دیوان خود را با غزل نیز آرایش دهند ... و چنین شعری در دیوان ابوماضی بسیار است، مثلاً در قصیده «یا جنتی» در مورد این زن خیالی گوید:

لَمَّا رَأَيْتِ الْوَرْدَ فِي خَدِيكٍ
و شَفَائِقِ النِّعْمَانِ فِي شَفْتَيْكِ

و عَلَى جَبِينِكَ مِثْلَ قَطْرَاتِ الدُّدَى
و النَّرْجِسِ الْوَسْنَانِ فِي عَيْنَيْكَ

أَيَقْنَتُ أَنْكَ جَنَّهُ خَلَابَه
فَخَنَّتْ مِنْ بَعْدِ الْمَشِيْبِ إِلَيْكَ
(ابوماضی، ۱۹۸۲: ۴۳۰).

ترجمه:

وقتی گل سرخ را در گونه‌هایت و آلاله را در لبان دیدم.
و برجینت قطرات شبنم و در چشمانت نرگس مست را دیدم.
.... یقین کردم که تو جنتی دل‌فریب هستی، و بعد از پیری مشتاق تو شدم.
در قصیده «العیون السّود»^۱ نیز زن را توصیف می‌کند که فتنه‌گر است و عقل از تماشاگر خود می‌رباید
و سرّی در آن چشمان سیاه نهفته است که اگر انسان آن را ببیند دلش می‌طپد، چشمانی است ساحر و
خمار و ...:

لَيْتَ الَّذِي خَلَقَ الْعَيُونَ السُّودَا
خَلَقَ الْقُلُوبَ الْخَافِقَاتِ حَدِيدَا
لَوْلَا نَوَاعِسُهَا وَ لَوْلَا سِحْرُهَا
مَا وَدَّ مَالِكٌ قَلْبَهُ لَوْصِيدَا
عَوْدَ فَوَادِكٍ مِنْ نَبَالٍ لِحَاطِهَا
أَوُمْتُ كَمَا شَاءَ الْعَرَامُ شَهِيدَا
(همان: ۲۵۹-۲۵۸).

ترجمه:

ای کاش خالق چشمان سیاه، دل‌های تپنده را از آهن می‌آفرید.
اگر خماری و جادوی آن‌ها نبود، صاحب‌دل آروز نمی‌کرد که ای کاش صید شود.
دلت را از تیرهای نگاهش نگه دار یا همان طوری که عشق می‌خواهد شهید شو.
او این قصیده را با چشمان سیاه و تأثیر آن‌ها را در عاشق شروع می‌کند تا می‌رسد به:
إِنَّ أَنْتَ أَبْصَرْتَ الْجَمَالَ وَلَمْ تَبْهَمِ
كُنْتَ امْرَأَةً خَسَنَ الطَّبَاعِ، بَلِيدَا

ترجمه:

اگر جمال را دیدی و سرگشته شدی بدان که انسانی خشن سرشت و کودنی.

همسر

نوع دوم از زنانی که ابوماضی شناخته است همسرش «دروثی» است که در مورد او شعر فراوان گفته
است. «به نظر می‌رسد که ابوماضی مؤمن به ازدواج و خواهان زندگی با یک زن بوده است، هر چند که
بسیاری از دوستانش چنین نبوده‌اند» (المعوش، ۱۹۹۷: ۲۱۲). او در جواب یک نامه شعری به دوستش
«ندره حدّاد» می‌گوید:

إِنَّ الْقُلُوبَ بِلَاهُوِي
مِثْلُ الْكُوْسِ بِلَا رَحِيْقِي

۱. دیوان ابوماضی، پیشین، ص ۲۵۸-۲۵۹.

این الحیة بلا شری
کِ بالطریق بلا رفیق
(همان).

ترجمه:

دل‌های بدون عشق مثل جام‌های بی‌شرابند.
زندگی بدون شریک مثل جاده بی‌رفیق است.

مادر و خواهر

ابوماضی سه قصیده به نام‌های المساء، هی و وثبه خیال را به مادرش اختصاص داده است (سلیم: ۳۵). در قصیده «هی» شاعر مجلس انسی را به تصویر می‌کشد که بهترین دوستان و بزرگان ملت و زیباترین زنان و دختران در آن جمع می‌شوند و شاعر جامی در دست بر می‌خیزد و می‌گوید این جام را به سلامتی کسی می‌نوشم که:

صورتها فی القلب مطبوعه
لا شیء حتی الموت یمحوها
لا تترضانی ریاء، ولا
تلثمنی کذباً و تمویها
قد وهبتنی روخها کلها
ولم تحف أنى أضحیها
(ابوماضی، ۲۰۰۵: ۴۸۴).

و می‌گوید: به سلامتی زنی می‌نوشم که هیچ زنی از شماها با او برابری نمی‌کند، همه از دست او ناراحت می‌شوند و زنان حاضر در مجلس می‌گویند:

وقالت الغادات: أف له
قد شوه المجلس تشویها
و عدهای می‌گویند: شراب او را از خود بی‌خود کرده است:
وقال قوم خيلته الطالا
وقال قوم: صار معنوها
بالاخره صاحبخانه از شاعر می‌خواهد که چرا اسم این معشوقه را نمی‌گویی.
فصاح رب الثار یا سیدی
وصفتها، لیم لا تسمیها
أتجبل باسم من تهوی؟
أحسنا؟ بغير اسم؟
فأطرق غیر مکتوث
و تمتم خاشعا... أمی!
(همان: ۴۸۴).

و در قصیده «المساء» (همان: ۴۵۵) که یکی از شاهکارهای ابوماضی و یکی از قصیده‌های ماندگار ادب مهجر و ادب عرب است. شاعر می‌بیند که غبار پیری بر چهره مادر نشسته است و به فکر فرورفته است، تصویر زیبایی از غروب که سمبل پیری است می‌کشد و می‌گوید:

السَّحْبُ تَرْكُضُ فِي الْفَضَاءِ الرَّحْبِ رِكَضَ الْخَائِفِينَ
وَالشَّمْسُ تَبْدُو خَلْفَهَا صَفْرَاءَ عَاصِبَةِ الْجَبِينِ
وَالْبَحْرُ سَاجٍ صَامِتٌ فِيهِ خَشْوَعُ الزَّاهِدِينَ
لَكِنَّمَا عَيْنَاكَ بَا هَتَّتَانِ فِي الْأَفْقِ الْبَعِيدِ
سلمی بماذا تفکرین
سلمی بماذا تحلمین

ترجمه:

ابرها در آسمان بیکران مانند ترسوها دوان.
دختر خورشید در پشت ابرها بیمار زرد رخی را می‌ماند که دستار برجبین بسته است.
دریا ساکت و آرام است، و خشوعی زاهدانه دارد.
اما جشمان تو در افقی دور مهبوت مانده‌اند.
سلمی [مادر] در چه فکری؟

در چه رویایی؟

در این قصیده چهره زنی را می‌کشد که سختی‌های زندگی او را خسته کرده است، سه فرزندش مرده است، این قصیده، تصویری دلسوزانه از مادری مهربان است که فرزندانش را به آغوش زندگی می‌اندازد تا خوشبخت شوند ولی در همین حال خودش درد می‌کشد.

شاعر این مادر را چنین تصویر می‌کند:

أني أراكِ كسائحٍ في الفقرِ ضلَّ عن الطريقِ
يرجو صديقاً في الفلاة، و أبن في الفقرِ الصديقِ
يهوى البروقَ و ضوءها، و يخاف تخدعهُ البروقِ
بل أنتِ أعظم حيرة من فارس تحت القتامِ
لا يستطيع الإلتصارِ
ولا يطيق الإنكسارِ

ترجمه:

من ترا چون کسی می‌بینم که در صحرای خشک راه خود را گم کرده است.
دنبال دوستی می‌گردد ولی صحرا کجا، دوست کجا؟!
دنبال برق‌ها و نورها می‌افتد و می‌ترسد که برق‌ها فریب‌اش دهند و اصلاً توحیران‌تر از آن پهلوانی هستی که در زیر غبار جنگ مانده است.

نه می‌تواند غلبه یابد

و نه می‌تواند شکست را قبول کند

و بالأخره این مادر به ترک غم و اندوه فرا می‌خواند و می‌گوید:
 مات النهارُ ابنُ الصَّبَّاحِ فلا تقولی کیف مات
 إن التأملَ فی الحیاة یزیدُ آمَ الحیاةِ
 فدعی الکأبَ و الأسی و استرجعی مَرَحَ الفتاءِ
 قد کان وجهک فی الضحی مثل الضحی متهللاً
 فیه البشاشة و البهَاءِ
 لیکن لکنک فی المساء

ترجمه:

روز که فرزند صبح بود دیگر نگو چگونه مرد
 اندیشه و تأمل در زندگی بر غم‌های زندگی می‌افزاید
 رها کن غم و درد را و دوباره به شادی‌های دخترانه برگرد
 چهره‌ات در وقت چاشنگاه چون چاشنگاه می‌درخشید
 بشاش و درخشان بود
 شب نیز چنین بادا

بی‌شک این قصیده از ناب‌ترین شعرهایی است که فرزندى در عشق مادر سروده است. ابوماضی درباره خواهرش اوجینی می‌گوید: «دنیا مادر است، آری، و دنیا خواهر است! همه ولادت او را به فال بد می‌گیرند، اما من ولادت او را مقدس داشته‌ام و مقدس می‌دارم و مقدس خواهم داشت اما دختری که با بی‌توجهی به خودش از گنجشک‌ها و ارواح و ملائکه بالاتر پرواز می‌کند، هر جا باشد و هر جا برود، به زادگاهش عشق می‌ورزد، دلش برای پدر و مادر و برادرانش می‌سوزد، دلش به نسیم‌های سرزمین و روستایش و مزرعه‌اش می‌تپد، او مثل اعلای تعلیمات مسیح است. او جمال حیات معنوی و روحانی است، پدر است مادر است، خانواده است او - او خواهر من است» (سلیم: ۳۸).

زن اجتماعی

گروه دیگر از زنانی که ایلیا ابوماضی آن‌ها را ذکر می‌کند، زنانی هستند که در جامعه کار می‌کنند و فعالیت دارند. شکی نیست که ابوماضی چنین زنانی را از خلال تجارب اجتماعی شناخته و در موارد مختلف با آن‌ها برخورد کرده است. در این جا زن به طور کامل انسان است، کارهای مثبت و منفی می‌کند، کاری را درست انجام می‌دهد و در کاری اشتباه، می‌کند، گاهی متفکر، گاهی نادان، گاهی ضعیف و گاهی قوی است.

«ابوماضی می‌خواهد زن را از چارچوب شعری رایج خارج کند، و با او مانند انسانی رفتار کند که در جامعه برای خودش نقشی دارد. در سال ۱۹۲۹ مقاله‌ای در مورد زن در شعر عربی با عنوان «المرأه فی الشعر العربی» در مجله السمیر می‌نویسد و در آن می‌گوید: وقتی شعر شعرا را می‌خوانیم می‌بینیم که زن

در نزد آن‌ها، یا با چشمی سرمه‌دار، گونه زیبا، موی بلند و کمبری باریک است و یا بدری که از دندان‌های چون مروارید می‌خندد، یا شاخه نو شکفته‌ای که در پوششی از خز ناز نازان می‌رود، یا آهویی شیر شکار است و با نگاهش دل‌ها را شکار می‌کند، اما قلب زن و اسرار آن، و اما وجدان زن عواطف زن، و اما خود زن ... اثر آشکاری در شعر عربی ندارد. شعر عربی حدا و رجز بود تا تبدیل به قصیده و موشحات موزون و ملحون شد ... زن جایگاه خود را در خورشید پیدا کرده است. باید در شهر نیز جایگاه خود را پیدا کند.

ولی در این کار کاملاً موفق نبوده است بلکه همواره در چارچوب شعرای قدیم عرب مانده است، البته آن‌چه مصلحین اجتماعی عرب مخصوصاً در عصر جدید درباره زن نوشته‌اند، بسیار است ولی ابوماضی همانند دیگر شعرای عرب به زن به عنوان «حبیبه» پرداخت کرده است و آن‌چه درباره حق زن امروزی نوشته است بسیار کم است و شاید همان‌هایی باشد که در مورد مادر و خواهر و همسرش گفته است و در آن‌ها با زن از وجهه انسانی برخوردار کرده است» (ابوماضی، ۲۰۰۵: ۵۸-۵۷).

ولی گاهی زن در چشم او برای مرد در دسر است، هر چند که در جامعه کارهای ارزش‌مند دارد. در مورد زن تاجری می‌گوید:

رأیته مرتباً	کفارق فی لجه
فقلت: مالصاحبی	فی قلق و حیره؟
أخائف من نكبه	أم واقع فی نكبه؟
أجاب: لا هذا ولا	ذا، إنما بلیتی
صیبه طائشه	كثیره التعنت
وضعته فی مکتبی	فحکمت فی رقبتی
ثرثاره، لسانها	مثل لسان الحیه
سخیه و انما	بدهبی و فضتی
تنفق مما أكسبه	فی سنه، فی لحظه
علی خلاء، أو علی	ثوب جدید الموضه
أو حلیه غریبه	فی الشكل، أو قبعه
خادمتی، لکنها	تأمرنی بسلطه

کأنتی خادمها	کأنها سیدتی
إذا رأت ملیحه	جالسه فی غرفتی
عصت فی بنانها	و رقصت کالموجه
و أقبلت کاشره	عن نابها کالدئبه
تنظر نحوی مره	و مر نحوه التی...
حتى أری منزلتی	حقیره فی مقلتی
کم مره نصحتها	فرقت نصیحتی
ترید أن أحبها	کما أحب مهجتی
و ما لها من شیمه	تکسبها محبتی
لکننی أخافها	خوفی من المئیه
فقلت فی سریرتی:	ذا رجل کالامه
لو أننی مکانه	طردتها من خدمتی

چنان که می‌بینیم در این قصیده نگرش ابوماضی در مورد زن همان طوری نیست که در مقاله قبلی دیدیم. شاعر در سخنانی که از زبان دوستش می‌گوید صادق است. همان کارهایی که هر روز در زندگی شاهد آن هستیم، خیلی از زنان روزگار ما شبیه این زن هستند، که بر شوهرشان غضب می‌کنند و همان رفتاری را با شوهرشان می‌کنند که این زن می‌کند. مثل این که در این قصیده ابوماضی غضب‌اش را بر سر این زن و زنانی مانند او می‌ریزد، همان زنانی که مغرورند و با شوهرشان بد رفتاری می‌کنند و مال او را خرج چیزهای بی‌ارزش می‌کنند، در کار مردان دخالت می‌کنند و جایگاه اجتماعی خود را پایین می‌آورند.

در قصیده «المرأه و المرأه»^۱ نیز ابوماضی به زن همین طور نگاه می‌کند.

تغار إذا ما قیل تلک ملیحه یطیب لها للعائین التغزل

و نشان می‌دهد که او مغرور است!

فتاه هی الطاووس عجا و ذیلها و لم یک ذیلاً، شعرها المتهدل

و در حقیقت زیبا است.

سعت لا حکتار الحسن فیها بأسره و کم حاولت حسناء ما لا یؤمل

ولی این زیبایی و این شکل ظاهری نمی‌پاید و:

و تجهل أن الحسن لیس بدائم و این هوألاً زهره سوف تدبیل

اما تنها حسن ماندگار زیبایی نفس است

إذا كان حسن الوجه يدعی فضیلة فإین جهال النفس أسمى و أفضل

نتیجه‌گیری

ایلیا ابوماضی چهار وطن داشت: لبنان وطن دوران کودکی، مصر وطن دوران جوانی، اوهایو وطن دوران فرهنگی و نیویورک وطن کار و فعالیت. این انتقال‌های منحصر به فرد باعث شد که او در اندیشه و تعبیر، اسلوب منسجمی نداشته باشد طوری که از قدیم رهایی نیابد و کاملاً هم متجدد نباشد. او شاعری کثیرالشعر است و تقریباً در همه اغراض شعری اعم از عشق، وطن، درد غربت، اجتماعیات، قضیه ظلم و ستم، قصه، موضوعات فلسفی، وصف خودی نشان داده است و غالباً از عهده آن‌ها برآمده است. نگاه ابوماضی نسبت به عشق و زن نگرش عقیف است و انسان را به خداشناسی و خودشناسی می‌رساند.

منابع

- ابوماضی، ا. (۲۰۰۵). **دیوان، قدم له و علق علیه**. ابراهیم شمس‌الدین، منشورات مؤسسه النورالمطبوعات، بیروت. آذرنوش، آ. (۱۳۷۹). **فرهنگ معاصر عربی - فارسی**. تهران: نشر نی.
- ابوماضی، ا. (۱۹۸۲م). **دیوان**. با مقدمه: زهیر میرزا. دارالعودة بیروت.
- ابوماضی، ا. (۲۰۰۶م). **دیوان**. به تحقیق: د. صلاح‌الدین الهواری. دارو مکتبه الهلال.
- ابوماضی، ا. (۱۹۹۲). **المراه فی الشعر العربی. مجله السمیر**. نیویورک.
- المعوش، د. س. (۱۹۹۷). **ایلیا ابوماضی بین الشرق و الغرب**. مؤسسه بحسون، بیروت.
- زکی، ط. (؟). **ایلیا ابوماضی بین التجدید و التقليد، المکتبه العصریه**. صیدا، بیروت.
- سلیم، ج. د. (؟). **ایلیا ابوماضی، ۱۸۸۹-۱۹۵۷**. دراسات عنه و اشعاره المجهوله. ۱۴۱۴ه.ق.